

آزادی همراه با پایبندی اخلاقی



سید احمد ساويز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« آزادی همراه با پابندی اخلاقی »

سید احمد ساویز

گاه بیان ما در دفاع از ارزش‌های خانواده قاصر می‌شود...

مردم در سراسر جهان به‌صورت طبیعی و فطری نظام خانواده طبیعی را می‌فهمند و از آن حمایت می‌کنند. وقتی این نظام بنیادی توسط سیاست‌های مخاصمانه اقتصادی یا اجتماعی مورد هجوم قرار می‌گیرد، ممکن است بسیاری از ما نتوانیم جنبه ضدخانواده این سیاست‌ها را به‌سادگی ببینیم یا به‌طور عمیق درک کنیم، اما درد و غمی عمیق را درون خود حس می‌کنیم؛ به چشم می‌بینیم که چگونه اعتقادات و ارزش‌های ما یکی

پس از دیگری مورد حمله واقع می‌شود، اما از آنجاکه ذهن بیشتر ما تحت تاثیر فرهنگ رسانه‌ای مدرن قرار دارد، ابزار پاسخ‌دهی و دفاع در برابر چنین ضرباتی را از دست داده‌ایم. برخی از ما عطش عمیقی را برای دانستن اصول و استدلال‌های لازم برای دفاع از آنچه عزیز می‌داریم، درون خود حس می‌کنیم.

یکی از علت‌های ناتوانی ما در دفاع از اصولی‌ترین و طبیعی‌ترین اصل انسانی خود، تحریف‌ها و تغییراتی است که به مرور و در طول زمان، در معنا و مفهوم کلیدواژه‌های مهم زبانمان پدید آمده است. گاه مفاهیم دوگانه این واژگان باعث عدم تفاهم در گفتگو با دیگری می‌شود؛ از این رو پیش از پرداختن به راه برون‌رفت از اوضاع فعلی، باید واژگان خود را با دقت بررسی کنیم.

دو معنای متفاوت فردگرایی

از «فردگرایی»^۱ دو تعریف متفاوت می‌توان تصور کرد: در تعریف اول، فردگرایی به معنای ارج نهادن به اراده فرد در مقابل سلب اراده از او توسط ساختارهای اجتماعی استیلاجو است که اراده سلطه‌گر را به نامِ مصلحت جمعی بر اراده فردی تحمیل می‌کند. می‌توان این مفهوم را فردگرایی مثبت به حساب آورد. در تعریف دوم، فردگرایی در مقابل احساس تعلق به جمع، به‌ویژه خانواده است. در این حالت، شخص هویت خود را به صورت فرد و نه به عنوان عضوی از مجموعه‌ای بزرگ‌تر، مانند خانواده، تعریف می‌کند.

1. Individualism.

این تعریف از فردگرایی مفهومی منفی است؛ زیرا فرد با این تعریف بسیاری از کارکردهای ارزشمند احساسِ تعلقِ جمعی را، که بخشی از طبیعت انسان است، از دست می‌دهد. به همین شکل می‌توان معانی مثبت و منفی برای جمع‌گرایی^۲ در نظر گرفت.

بسیاری از نویسندگانِ طرفدارِ فردگرایی، معنای مثبت آن را مدنظر دارند، اما اغلب متفکران تردید ندارند که فردگرایی رایج در جامعهٔ مدرن امروز از نوع دوم است.

برخلاف جوامع شرقی که معمولاً دارای فرهنگ‌های جمع‌گرا هستند و در آن‌ها افراد خود را با جایگاهشان در جمع می‌شناسند و هویتشان براساس نقشی که در جمع

2. Collectivism.

دارند شکل می‌گیرد، در جوامع غربی فقط خود فرد به تنهایی با دستاوردهایش شناسایی می‌شود و حتی درک او از خود به دستاوردهایش وابسته است. این بدان معناست که همه ارزش‌ها بر محور خود فرد و موفقیت‌هایی تفسیر می‌شود که خود او به دست می‌آورد؛ در واقع افراد تا حد زیادی از یکدیگر ایزوله و رقیب بالقوه یکدیگر در مصرف فرصت‌ها هستند. برخلاف آنچه در جامعه‌ای روستایی شکل می‌گیرد و افراد در آن یکدیگر و جایگاه خود را در قوم و خانواده می‌شناسند، در فرهنگ رسانه‌ای مدرن همه انسان‌ها به جای اینکه خود را در بافت طبیعی اجتماعی با افرادی مشخص مرتبط ببینند، با سیستم اجتماعی اقتصادمحوری به هم متصل می‌شوند.

مغالطه تضاد آزادی و پایبندی به قیود فرهنگی

گاه وقتی افراد از واژه آزادی استفاده می‌کنند، منظورشان آزادی انسان از هر تعهد و مسئولیت است: آزادی از مطالبه‌های شغلی یا تعهدهای زندگی مشترک یا هرچیز دیگری که آن‌ها را «پایبند» می‌سازد، از جمله فرهنگ و ارزش‌ها.

اما واقعیت این است که آزادی و مسئولیت‌پذیری را باید در کنار یکدیگر درک کرد. سلطه‌گرایان می‌کوشند تا بار مسئولیت و مسئولیت‌پذیری را از دوش فرد بردارند، آنچه بیشتر مردم نمی‌دانند این است که با کنار گذاشتن بار مسئولیت تصمیم‌گیری و مدیریت زندگی، آزادی نیز از دست می‌رود؛ زیرا هر انتخابی عواقبی دارد و انسانی که نمی‌تواند یا

نمی‌خواهد مسئولیت عواقب تصمیم‌های خود را بپذیرد، ناگزیر انتخاب و تصمیم‌گیری را نیز به دیگران یا به جریان غالب واگذار کرده است.

در طول زمان نیز با تضعیف قدرت تحلیل و تصمیم‌گیری، وقتی شخص در پایین‌ترین سطح فعالیت عقلانی، تنها به ارضای غرایز خود سرگرم و مشغول است، ناچار پیرو و تابع خواهد شد؛ به همین دلیل سلطه‌گرایان با عنوان آزادی و آزادسازی، به جای آنکه آزادی واقعی از سلطه را به ارمغان آورند، آزادی از مسئولیت‌پذیری، تعهد، ارزش‌ها و قیود عقلانی و اخلاقی را به عنوان آزادی معرفی می‌کنند و در نهایت انسانی را می‌سازند که وابسته و تابع آنان باشد. در نقطهٔ مقابل، فرهنگی که آزادی

حقیقی و مسئولیت‌پذیری را محترم می‌شمرد، انسان را در جایگاه تعهد و مسئولیت‌پذیری قرار می‌دهد و او را مسئول انتخاب‌های خود می‌کند.

آن آزادی‌ای که در ادبیات ملت‌ها ستوده شده، در موارد متعددی آزادی از بند جبر سلطه‌گران و قوانین مانع رشد ملت‌ها بوده که توسط استبداد یا استعمار اعمال می‌شده است؛ نه آزادی از قیود فرهنگ، تعهد و مسئولیت‌پذیری. انسانی که تابع هوس‌ها و سرگرم‌گراییز خود باشد، به راحتی قابل پیش‌بینی، کنترل و جهت‌دهی است؛ به همین دلیل، آزادی‌های منفی یکی از ابزار سلطه‌گران است تا به شیوه دیگری انسان را به بند بکشند.

بسیاری از اوقات به راحتی مفهوم آزادی را با مفهوم بی‌قیدی اشتباه می‌گیریم و بخش درخور توجهی از سیاست‌مداران نیز بر این خلط موضوع دامن می‌زنند؛ زیرا در راستای منافع آنان است.

در همین راستا، از سازمان ملل تا سازمان‌ها و نهادهای کوچک‌تر، منشورهای متعدد حقوق دارند، اما منشورهای مسئولیت یا تعهد ندارند. بی‌قیدی به این معناست که هر کس می‌تواند هر کاری را بدون نگرانی از محدودیت‌های عقلانی یا عواقب آن انجام دهد. این مفهوم بیشترین فاصله را از آزادی دارد؛ زیرا بدان معناست که شخص مسئولیت یا تعهدی در قبال عواقب کار خود ندارد، در حالی که در

زندگی واقعی همه رفتارهای انسان در نهایت عواقبی دارند که بسیاری از آنها نیز پیش‌بینی‌ناپذیر هستند.

نکته متناقض‌نما درباره آزادی واقعی آن است که هرگاه آزادی در عمل حاصل می‌شود، ما خود را با انتخاب یک گزینه علیه گزینه‌های دیگر محدود می‌کنیم. چنان‌که یک نویسنده مشهور^۳ می‌گوید: مهم‌ترین آزادی که باید برای ما مهم باشد «آزادی انتخاب نوع پایبندی» است. در نهایت، آزادی «توانایی نه گفتن» است. یک وجه کلیدی و اساسی از آزادی، که حس تعلق خاطر به جامعه و «عضوی از جامعه بودن» را

3. G. K. Chesterton (1874-1936); Quoted in W. Gairdner, *The War Against The Family*, Stoddart, 1992. Ch.2.

ایجاد می‌کند، آن است که هرکس آزاد است تا خود را قانونی و اخلاقی به چیزی پایبند و متعهد کند.

به‌طور خلاصه لذت آزادی اخلاقی در آن است که ما می‌توانیم بخشی از آزادی خود را داوطلبانه برای فرد یا مقصود دیگری واگذار کنیم. بسیاری از ما در روز چنین قراردادهای اخلاقی‌ای را امضا می‌کنیم؛ مانند تداوم پایبندی به ازدواج، سلب آزادی و متعهد شدن به خدمت به والدین، مراقبت از فرزند و حمایت از همسر یا پایبندی به عهد به‌رغم ناراحتی از اوضاع. آزادی واقعی، آزادی در انتخاب پایبندی است، نه آزادی از هر نوع پایبندی.

توهم آزادی بیشترین آسیب را به جامعه مدرن زده است. نتیجه جایگزین کردن ارضای خودخواهانه نفس

و بی‌قیدی، به‌جای معنای واقعی آزادی اخلاقی (که آزادیِ شخص در اتخاذ پایبندی‌های تعهدآور در زندگی بوده است)، شکستن پیوندهای جامعه با ترغیب افراد به این خیال‌واهی است که قراردادهای اخلاقی را می‌توان به‌راحتی فرو گذاشت. این نسخه‌ای برای تجزیه جامعه و روابط خانوادگی است؛ یعنی روابطی که در ذات مبتنی بر مسئولیت و تعهد هستند.

«بیشتر آنچه آزادی مدرن خوانده می‌شود در ریشه چیزی جز ترس نیست. مسئله این نیست که ما جسورتر شده‌ایم و تحمل قواعد را نداریم، بلکه مسئله این است که ما ضعیف‌تر شده‌ایم و از به دوش گرفتن مسئولیت می‌ترسیم.»^۴

4: G. K. Chesterton, *What's Wrong with the World*, 1910, p.202-204. reprinted Dover publications, 2007.

مسئولیت، تعهد و پایبندی از مشخصه‌های رشد و بلوغ عقلانی انسان هستند. کسی که آزادی را به رهایی از تعهد معنا می‌کند، در برابر رشد عقلانی انسان و جامعه انسانی ایستاده است.

در مقام جمع بندی، تعبیر دیگری از آزادی این است: انسان برای رشد عقلانی و معنوی خود، نیازمند آزادی است. هم آزادی از استعمار که می‌خواهد او را به بردگی بکشد، و هم آزادی از نفس خودش که او را در بند نیازهای غریزی خودش محبوس می‌سازد. پس آزادی واقعی آزادی عقل انسان از بند نفس خویش است که پیامبران آن را تعلیم داده‌اند. اما خواسته استعمار، درست برعکس، یعنی آزادی نفس انسان از بند عقل اوست، زیرا تطمیع انسان

نفسانی و جهت‌دهی و برده‌سازی او از طریق غرایز، به مراتب آسان‌تر از انسان عقلانی است.

مغالطهٔ به‌روز بودن

ارزش‌هایی که هستهٔ مرکزی فرهنگ و اعتقادات یک جامعه را تشکیل می‌دهند، معمولاً به طرق مختلف توسط خانواده‌ها، معلمان، روحانیان، پدران، مادران، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، اقوام و دوستانِ خردمند و مانند آن‌ها به اعضای جامعه منتقل می‌شوند. این ارزش‌ها اغلب طی سالیان دراز و با استفاده از منابع خدادادی ملت شکل گرفته و بیشتر در گذر زمان، امتحان خود را از نظر انطباق با طبیعت انسان پس داده‌اند. حتی اگر همهٔ فرزندان یک ملت کتاب‌خوان نباشند تا این ارزش‌ها را فراگیرند، این ارزش‌ها از طریق

دیدن سنت‌ها، آداب و رسوم، شعرها و آوازها، عادت‌ها، رفتارها و نقل قول‌ها به نسل‌های بعد منتقل می‌شوند.

این میراث‌ها که گاه با مفهوم «سنت‌ها» از آن یاد می‌شود، حامل معانی فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی هستند و به همین دلیل نیز پیش از هرچیز توسط مهندسان اجتماعی طراح جامعهٔ مدرن مورد حمله قرار می‌گیرند. اینان وقتی که در جایگاه قدرت قرار می‌گیرند بدون وقت‌کشی ابتدا به مقابلهٔ صریح یا ضمنی با تمامی نمادهای سنت‌های گذشته، پیمان‌ها، لباس‌های هم‌شکل فرهنگ‌ها، پرچم‌ها، تاریخ، دین و باورها می‌پردازند و اغلب، این گزاره را ترویج می‌کنند که جدید همواره بهتر از قدیم است. به عبارتی آن‌ها فرهنگ و باورهای ملت را که

طی سالیان دراز شکل گرفته و مسیرهای زندگی آنان را بر مدار طبیعت انسان سامان داده، با برچسب «کهنگی» رد می‌کنند و مسیرهای طبیعی را می‌بندند یا کج و معوج می‌سازند.

درواقع مغالطه‌ی نو و کهنه بودن از آنجا شکل می‌گیرد که با سیطره‌ی فرهنگ تکنولوژیک، این تجربه که مصنوعات تکنولوژیکِ امروزی از محصولات دیروزی بهتر است، در ذهن انسان این‌گونه تسری پیدا می‌کند که در همه‌ی حوزه‌ها، جدید یا مدرن / از گذشته بهتر است؛ از جمله دین و فرهنگ.

از این رو چنین تبلیغ می‌شود که همه‌ی ارزش‌های دیرپا و ریشه‌دار در گذشته، از جمله استحکام خانواده، باید کنار گذاشته شود. فرهنگ رسانه‌ای غرب، ملت‌های مختلف

دنیا را دعوت می‌کند که همهٔ داشته‌های فرهنگی خود را نیز چون از گذشته بوده‌اند، به‌عنوان کهنه و تداوم‌ناپذیر کنار بگذارند و به‌اصطلاح «به‌روز» شوند.

به‌روز شدن فناوری مانعی ندارد، اما این القا که ارزش‌های ریشه‌دار در تاریخ (گذشته) اتکاپذیر نیستند و نیز محکوم کردن هر نوع بازگشت به اصالت به‌بهانهٔ قدیمی بودن، چیزی بیش از مغالطه به نظر نمی‌رسد.

امواج تبلیغ‌های رسانه‌ای که در پوشش ادبیات دموکراسی و تسامح، جایگزین فکر روشن مردم می‌شود و تقلید و ترس از طرد شدن و منطبق نبودن با آنچه از سوی این جریان گستردهٔ رسانه‌ای فکر صحیح و به‌روز خوانده می‌شود، جایگزین

کنجکاوی و عشق به آموختن و کشف حقیقت می‌شود و انسان‌ها را در عمل به حماقت می‌کشاند.

بر همین مبنا اگر بپذیریم سنتی با کهنه مترادف است، «به‌روز بودن» برای ما به ارزش تبدیل می‌شود. مصداق‌های به‌روز بودن سیال است و به‌صورتی مهندسی شده توسط رسانه‌ها عرضه می‌شود. در فضای سطحی مصرفی، ذهن مخاطب رسانه با چرخش دائمی گزینه‌های مصرفی برای به‌روز بودن، تابع و دنباله‌رو می‌ماند، حتی اگر احساس مطلوبی نداشته باشد.

البته ممکن است تقابل فرهنگ مصنوعی مدرن با محتوای ریشه‌دار فرهنگ‌های طبیعی در نگاه اول واضح

نباشد؛ زیرا گاه فرهنگ مدرن در عین آنکه ملتها را با برچسب کهنگی به ترک «مبانی عمیق» فرهنگ‌های بومی خود می‌خواند، «شکل و پوسته» آنها را بدون محتوای عمیق نگاه می‌دارد و به کالای فرهنگی برای تجارت تبدیل می‌کند. برای تقریب ذهن می‌توان موسیقی مبتنی بر کوبه‌ها (جاز) را مثال آورد که در فرهنگ مردم آفریقا برای بیان حالت‌های عمیق انسانی و دردهای تاریخی مردمان سیاه‌پوست در طی سال‌ها استعمار ایجاد شده بود. این اعتقاد وجود دارد که موسیقی جاز در غرب امروز، شکل تغییرمحتوایافته همان سنت موسیقایی آفریقا است که بدون ذکر تاریخچه رنج‌های انسانی آن مردم ستم‌دیده از سوی استعمارگران سفیدپوست، به

وسایله‌ای برای رقص و تخلیه هیجانی روی صحنه نمایش تبدیل شده است. بروز نمادهای فرهنگ‌ها و سنن ملت‌های دیگر در بستر جامعه مدرن به معنای احترام فرهنگ مدرن به معانی عمیق فرهنگ سایر ملت‌ها نیست؛ همان‌گونه که رستوران چینی محیطی برای بازاریابی است و حامل معانی عمیق فرهنگ چینی نیست.

برای رهایی از مغالطه به‌روز بودن، خوب است توجه کنیم که به‌روز بودن لازمه رشددهندگی یک مکتب یا اندیشه فلسفی نیست، بلکه عقلانی بودن یک اندیشه و انطباق آن بر طبیعت و فطرت انسانی است که انسان را به آرامش، رشد و احساس خوشبختی می‌رساند. معیار واقعی برای خوب یا بد بودن هر اندیشه، فرهنگ

و سبک زندگی، جدید یا قدیمی بودن آن نیست، بلکه طبیعی یا غیرطبیعی بودن آن است. معیار، انطباق یا عدم انطباق بر طبیعت و فطرت انسان است؛ چه بسا افکاری که به روز هستند، اما انسان را به تباهی می کشانند.

مخالفة خوشبختی و رفاه تحت عنوان استاندارد زندگی

اغلب، خوشبختی و برخورداری مادی در زندگی با هم مترادف سازی می شود؛ در حالی که اغلب روان شناسان مثبت گرا می گویند:

«وقتی به منحنی احساس خوشبختی به صورت تابعی از سطح اقتصادی زندگی بنگریم، می بینیم که سطح احساس خوشبختی برای افرادی با درآمدهای

بیشتر از حداقل لازم برای معیشت، عملاً تابع درآمد نیست. در مطالعه‌های بین‌ملتها نیز، فارغ از آنکه ملتی چقدر غنی یا فقیر باشد، احساس خوشبختی یا بدبختی افراد تابعی از منحنی است و ارتباط قوی با سطح پایه‌ی معیشتی جامعه ندارد.^۵

البته این مغالطه برای ساختار سرمایه‌داری مدرن سودآور است؛ زیرا باعث می‌شود افراد حریصانه به دنبال هر آنچه از طریق تبلیغات رسانه‌ای، سطح «استاندارد زندگی» مدرن نامیده می‌شود و برچسب «به‌روز بودن» را دارد (هرچند مصنوعی و مضر باشد) به راه افتند و برای خرید این شبه‌نیازها عمر خود را به کار بیشتر بگذرانند و بیشتر نیز مصرف کنند.

5. W. Gairdner, *The War Against the Family*, Stoddart, 1992, p.51.

اما این مغالطه برای خانواده‌ها، که خوشبختی واقعی‌شان تابع امور طبیعی و رایگان است، مضر است و آن‌ها را از درک مفهوم خوشبختی باز می‌دارد.

یکی از مواردی که تصور استاندارد زندگی، ما را از احساس خوشبختی محروم می‌سازد، خودداری از فرزندآوری تا زمانی است که بتوانیم استانداردهای بالای زندگی را برای آن‌ها فراهم کنیم. صدا البته استاندارد زندگی مفهوم سیالی است که هر زمان محصولی جدید به بازار عرضه می‌شود، یک پله از دسترس دورتر می‌گردد.

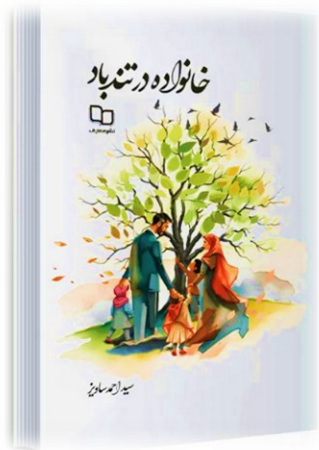
با این نوع مغالطه‌هاست که انسان امروز در زمینه دفاع از فرهنگ و حریم معنوی زندگی خود خلع سلاح شده است تا راه نفوذ فرهنگ مدرن سوار بر فناوری رسانه هموار گردد.

از همین نگارنده:

کتاب خانواده در تندباد

در بهار ۱۴۰۴ از سوی

نشر معارف منتشر شد.



ارزیابی دفتر خانواده و ازدواج، هم اندیشی اساتید دانشگاه‌ها:

✓ خانواده در این اثر نه صرفاً در سطح روابط بین فردی، بلکه در بستر تحولات اجتماعی و تمدنی بررسی شده است که رویکردی عمیق و کم‌نظیر در حوزه مطالعات خانواده محسوب می‌شود...

- ✓ اثر به خوبی تاثیر رسانه‌ها، جریان فمینیسم، سرمایه داری مصرف‌گرا و فردگرایی را در آسیب رسانی به نهاد خانواده تحلیل می کند
- ✓ به جای کپی برداری از نظریات غربی، راهکارهایی متناسب با فرهنگ دینی و ایرانی ارائه می دهد.
- ✓ از اصطلاحات پیچیده پرهیز نموده و مخاطب عمومی را نیز همراه می سازد.

اطلاعات بیشتر و شیوه تهیه فوری کتاب در وبسایت دفتر انتشار آثار استاد ساويز asaviz.ir، بخش کتاب‌ها، صفحه کتاب خانواده در تندباد در دسترس است. امکانات ویژه‌ای برای دانشگاهیان در نظر گرفته شده است. همچنین برای سوالات یا تهیه فوری کتاب می توانید با ۰۹۱۲۴۵۹۰۴۱۰ مکالمه یا پیام ارسال فرمایید.

آزادی همراه با پایبندی اخلاقی

این اثر، بخشی است از مجموع آثار در سایت

asaviz.ir